



University of Tehran Press

Examining Hasker's View as the Response of Substantial Emergentists to the Problem of Consciousness

Mohamad Ali Dibaji¹ | Abolfazl Mazinani^{2*}

1. Department of Philosophy and Theology, Faculty of Theology, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: dibaji@ut.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Philosophy and Theology, Faculty of Theology, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: abz.mazinani@gmail.com

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received 18 March 2022
Received in revised form 10 June 2022
Accepted 16 June 2022
Published online 02 December 2024

Keywords:
Philosophy of mind,
consciousness,
emergentism,
Hasker,
explanatory gap,
mental causality

ABSTRACT

Consciousness is one of the main challenges of the philosophy of mind in the contemporary period; in other words, the big philosophical problem in the contemporary discourse is how consciousness is possible and how the brain causes it. This is called "hard problem," and the lack of explanation about it is "explanatory gap". In order to address the problems in the field of consciousness, Hasker has expressed the theory of mental substance emergence. According to him, consciousness is a mental substance that is created from matter through a complex process. But can this theory solve the problems of previous theories in the field of consciousness? In this article, the intellectual foundations of the followers of substance emergentism are first scrutinized. Subsequently, based on the analysis and investigation of the nature of consciousness, the challenges of consciousness and the answers provided are examined. It is determined that although Hasker and the followers of the theory of substance emergentism, by accepting the intuition of "self", have made an effective scientific effort to address some challenges, they have not been able to resolve the conflicts caused by the intuition of "self" and physicalism. Issues such as the cause of emergence, the duality of determinability and inexplicability, the relationship of irreducibility with causal reduction and suspension of laws, conflict with the principle of exclusion, and the independence or dependence of mental substance on matter are issues that the theory of the emergent mental substance has encountered.

Cite this article: Dibaji, M.A. & Mazinani, A. (2024). Examining Hasker's View as the Response of Substantial Emergentists to the Problem of Consciousness. *Philosophy of Religion*, 21, (3), 173-185.
<http://doi.org/10.22059/jpht.2024.370640.1006016>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.370640.1006016>



دانشگاه تهران

نشریه فلسفه دین

شاپا الکترونیکی: ۶۲۳۳-۲۴۲۳

سایت نشریه: <https://jpht.ut.ac.ir>

بررسی دیدگاه هسکر به مثابه پاسخ نخواستگرایان جوهری به مسئله آگاهی

محمدعلی دیباجی^۱ | ابوالفضل مزینانی^{۲*}

۱. گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران، رایانامه: dibaji@ut.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران، رایانامه: abz.mazinani@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۶/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۹/۱۲

کلیدواژه:

آگاهی،

شکاف تبیینی،

علیت ذهنی،

فلسفه ذهن،

نخواستگرایان،

هسکر

آگاهی یکی از چالش‌های اصلی فلسفه ذهن در دوره معاصر است. به عبارتی مسئله بزرگ فلسفی در گفتمان معاصر این است که آگاهی چگونه ممکن است و مغز چگونه سبب آن می‌شود و این تحت عنوان «مسئله سخت» و فقدان توضیح در خصوص آن «گسست تبیینی» نامیده شده است. هسکر برای پاسخ به مسائل حوزه آگاهی نظریه نخواستگی جوهر ذهنی را ارائه کرده است. از نظر او آگاهی جوهری ذهنی است که از ماده طی فرایندی پیچیده، نخواستگرایان را ایجاد می‌شود. اما آیا این نظریه می‌تواند مشکلات نظریات پیشین در حوزه آگاهی را مرتفع کند؟ در این نوشتار ابتدا مبانی فکری پیروان نخواستگرایان جوهری مورد تدقیق و بررسی قرار می‌گیرد و سپس مبتنی بر تحلیل و بررسی ماهیت آگاهی چالش‌های آگاهی و پاسخ‌های ارائه شده مشخص می‌شود که هرچند هسکر و پیروان نظریه نخواستگرایان جوهری با قبول شهود «من» تلاش علمی مؤثری برای حل و فصل برخی چالش‌ها کرده‌اند، تعارض‌های ناشی از شهود «من» و فیزیکالیسم را کماکان نتوانسته‌اند مرتفع کنند. مسائلی همچون علت نخواستگی، دوگانگی تعیین‌پذیری و تبیین‌ناپذیری، رابطه تحویل‌ناپذیری با تقلیل علی و تعلیق قوانین، تعارض با اصل طرد و بستر و استقلال یا وابستگی جوهر ذهنی به ماده مسائلی است که نظریه جوهر ذهنی نخواستگرایان را با مشکلات و چالش‌های متعدد مواجه ساخته است.

استناد: دیباجی، محمدعلی و مزینانی، ابوالفضل (۱۴۰۳). بررسی دیدگاه هسکر به مثابه پاسخ نخواستگرایان جوهری به مسئله آگاهی. *فلسفه دین*، ۲۱ (۳)، ص ۱۸۵-۱۷۳.
<http://doi.org/10.22059/jpht.2024.370640.1006016>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان



DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.370640.1006016>

مقدمه

فیلسوفان ذهن در پاسخ به سؤال چستی حالات ذهنی به دو رویکرد کلی گرایش پیدا کرده‌اند: فقدان حالات ذهنی (حذف‌گرایی) و پذیرش حالات و ویژگی‌های ذهنی که گرایش اخیر به دو گروه تحویل‌گرا و غیرتحویل‌گرا تقسیم می‌شود. تحویل‌گرایان قائل به آن هستند که همه حالات و ویژگی‌ها، هرچند وجود دارند و قابل حذف نیستند، فیزیکی‌اند و چیزی جز ذرات ریز اتمی نیستند. این گروه در فروکاهش حالات ذهنی به شاخه‌های مختلف، همچون این‌همانی نوعی و مصداقی و کارکردگرایی و رفتارگرایی، تقسیم شده‌اند و هر یک نیز دارای گرایش‌های فکری مختلف‌اند. غیرتحویل‌گرایان به دو گروه کلی تقسیم شده‌اند؛ از نظر گروه اول ذهن جوهری است متمایز از بدن (دوگانه‌انگاری جوهری) و از نظر گروه دوم ذهن مجموعه‌ای از ویژگی‌هاست در کنار دیگر ویژگی‌های مادی (دوگانه‌انگاری ویژگی‌ها). نخواستگرایان هر دو قسم اخیر از غیرتحویل‌گرایی را در بر می‌گیرد. هرچند نخواستگرایان ویژگی‌ها طیف وسیعی از فیلسوفان نخواستگرا را تشکیل داده است، سه گروه از فیلسوفان نخواستگرا هستند که قائل به نخواستگرایان جوهری‌اند که از میان این طیف ویلیام هسکر جزء اندیشمندانی است که به جوهر ذهنی وابسته به ماده در ظهور و مستقل از ماده در بقا اعتقاد دارد (O'Connor & Jacob, 2003: 11).

هسکر فیلسوفی است که تمایز جوهری را در وجودشناسی خود پذیرفته و رویکرد دوگانه‌انگاری جوهری، آن هم از نوع جوهر ذهنی، را اتخاذ کرده است. دوگانه‌انگاری جوهری وی متمایز از دوگانه‌انگاری دکارتی است. چون وی برخلاف دکارت قائل به افاضه نفس نیست و جوهر ذهنی را یک جوهر اصیل نخواستگرا از ماده می‌داند (Hasker, 1999: 189).

نظریه نخواستگرایان وی را باید در عرض سه نظریه دیگر الهیات مسیحی در خصوص نفس- یعنی آفرینش‌گرایی، تولدگرایی، تقدم وجودی- مدنظر قرار داد. زیرا وی از منظر کلامی قائل به خدای یگانه و رستاخیز مبتنی بر دین مسیحیت است و مسائل مربوط به حیات جوهر ذهنی پس از مرگ را مبتنی بر اعتقادات کلامی خود توجیه و تبیین کرده است (Hasker, 1999: 115).

یکی از چالش‌های اصلی فیزیکالیسم و دوگانه‌انگاری در مسئله آگاهی است. آگاهی ویژگی‌هایی منحصر به فرد، مانند اول شخص و کیف ذهنی و حیث التفاتی، دارد؛ که چگونگی آن را رازآلود کرده است (Chalmers, 2003: 103-104; McGinn, 1989: 394-395) تا جایی که هاکسلی ایجاد این ویژگی‌ها از دستگاه عصبی را به پدیدار شدن غول چراغ جادو از چراغ جادو تشبیه کرده است (Huxley & Henry, 1866: 210). ویژگی‌های یادشده همراه مسائلی نظیر علیت ذهنی، انتخاب آگاهانه، شکاف تبیینی، ساجکتیو منظر (دارندگی)، تجربه دینی (فراروان‌شناسی و نبوات)، و وحدت آگاهی سبب شده آگاهی را مسئله سخت در فلسفه ذهن تعبیر کنند (سرل، ۱۳۹۲: ۵۲). در این پژوهش، ضمن بررسی آرای نخواستگرایان جوهری در زمینه آگاهی مبتنی بر آرای هسکر، میزان سازگاری و توجیه‌پذیری دیدگاه او در پاسخ به چالش‌های آگاهی مورد تدقیق و بررسی قرار گرفته است.

ویژگی‌های موجود نخواستگرا از دیدگاه هسکر

رویکرد اصلی هسکر در طرح نظریه جوهر ذهنی و تبیین تفاوت آن با امور فیزیکی و مادی حل مسئله وحدت آگاهی و توجه به مسئله رستاخیز است (Hasker, 1999: 190). اما چه موجودی را می‌توان جوهر ذهنی نخواستگرا دانست؟ هسکر موجودات نخواستگرا دارای پنج ویژگی اصلی می‌داند.

۱. دیدگاه سلسله مراتبی: نگرش لایه‌ای و سلسله مراتبی شرط اصلی طرح بحث نخواستگرایان است. بر مبنای این اصل یک ویژگی به طور کلی نخواستگرا به شمار نمی‌رود؛ بلکه نسبت به مجموعه‌ای از ویژگی‌ها که به سطحی پایین‌تر از ویژگی‌ها تعلق دارد نخواستگرا تلقی می‌شود (خوشنویس، ۱۳۹۴: ۴۵).

۲. سیستمی بودن: یک ویژگی سیستمی است، اگر و تنها اگر یک سیستم و نه اجزای سیستم آن را داشته باشد (Stephan, 1999: 50). به عبارتی ویژگی آگاهی را ویژگی یک انسان می‌توانیم بدانیم؛ بدون آنکه سلول‌ها یا وضعیت‌های عصبی وی این ویژگی را داشته باشند.

۳. بدیع بودن: در صورتی یک ویژگی بدیع به شمار می‌رود که از زمان خاصی به بعد مصداق داشته باشد و پیش از آن دارای مصداقی نباشد. آگاهی دارای این خصوصیت زمانی است؛ یعنی در زمان خاصی ایجاد می‌شود که قبل از آن انسان واجد آن نبوده است.

۴. داشتن توانایی‌های علی بدیع (تحويل ناپذیر): داشتن توانایی علی بدیع و متمایز از ویژگی‌های سطح پایه (ویژگی‌هایی که مقدمات ایجاد موجود نخواستہ را فراهم می‌کنند). این ویژگی یکی از وجوه اصلی امتیازات نخواستہ‌گرایی از فیزیکیالیسم تحويل گرا است.

۵. وابستگی به سطوح پایه: در نخواستہ‌گرایی وجود قوانین علی را می‌پذیرند که بین ویژگی‌های عصب‌شناختی و ویژگی‌های آگاهی کیفی برقرار است، به نحوی که مصداق یافتن ویژگی‌های سطح عصب‌شناسی موجب شکل‌گیری حالت آگاهانه کیفی در موجود آگاه می‌شود (Hasker, 1999: 187; Shrader, 2005: 7).

هسکر، علاوه بر ویژگی‌های پنج‌گانه، آگاهی را دارای دو ویژگی سلبی پیش‌بینی‌ناپذیری و تبیین‌ناپذیری نیز می‌داند (خوشنویس، ۱۳۹۴: ۵۰). هسکر آگاهی را جوهر ذهنی دارای ویژگی‌های اشاره‌شده می‌داند. اما منظور هسکر از جوهر ذهنی چیست؟ آیا هسکر آگاهی را جوهری به معنای جوهر ارسطویی می‌داند؟! در فلسفه ذهن معاصر، جوهر در سه معنا به کار گرفته می‌شود. در معنای اول جوهر موجودی است که حامل ویژگی‌های مختلف باشد. در معنای دیگر جوهر موجودی است که به‌خودی‌خود مستقل از موجودات دیگر وجود داشته باشد (در فیزیک معاصر ذرات بنیادی ریز اتمی فقط شرط پیش‌گفته را دارند). در معنای سوم جوهر شیئی است که واجد توانایی‌های علی تحويل ناپذیر باشد (خوشنویس، ۱۳۹۴: ۲۲۱ - ۲۲۸). هسکر جوهر فیزیکی را همان ذرات ریز اتم می‌داند و جوهر ذهنی را دارای توانایی‌های علی بدیع و تحويل ناپذیر معرفی می‌کند (Hasker, 1999: 187).

از نظر وی ساجکت آگاه دارای توانایی‌های علی بدیع و متمایز از اجزا و البته وابسته به اجزا است. برخی از این توانایی‌های علی تحويل ناپذیر شامل افزایش انعطاف‌پذیری، تقویت ظرفیت تعامل اجتماعی، آگاهی دسترسی، بازنمایی یکپارچه محیط، و انگیزش درونی‌اند (Van Gilick, 2005: 6). بنابراین هسکر آگاهی را جوهر ذهنی می‌داند که پتانسیل آن در طبیعت و ماهیت خود ماده وجود دارد و پس از رسیدن بدن به حدی از پیچیدگی ظهور می‌یابد. این جوهر نخواستہ هرچند برای ظهور به بدن وابسته است، قابل تحويل به اجزای فیزیکی نیست و در بقای پس از مرگ به بدن نیاز ندارد (Hasker, 1999: 233).

چالش آگاهی در فیزیکیالیسم و دوگانه‌انگاری

هسکر موجود مستقل آگاه را جوهری می‌داند که از عناصر شیمیایی تشکیل‌دهنده مغز ساخته نشده است. با این حال، از نظر وی این جوهر آگاه خارج از فیزیک نیز نیست و برای ایجاد و تداوم خود وابسته به آن مواد شیمیایی است (Hasker, 2005: 78). با این دیدگاه، وی تلاش کرده مشکل تعامل علی نفس و بدن - که نظریه‌های دوگانه‌انگاری با آن مواجه‌اند - را مرتفع کند. همچنین با اعتقاد به تحويل ناپذیری آگاهی قائل به عدم امکان فروکاهش ذهن به مغز است و درصدد حل مشکلات فیزیکیالیسم در ساجکتیویتی، کیف ذهنی، و مواردی از این دست بوده است (Hasker, 1999: 187). اما باید بررسی کرد که رویکرد جرح و تعدیل و نهایتاً جمع دو نظریه دوگانه‌انگاری و فیزیکیالیسم می‌تواند پاسخی کامل به چالش‌های آگاهی بدهد یا مشکلات جدیدی به هر یک از دو نظریه اضافه کرده است. در این قسمت ابتدا چالش‌های اصلی آگاهی به اختصار بیان می‌شود.

۱. علیت ذهنی (مسئله تعامل): اصلی‌ترین چالش در دوگانه‌انگاری مسئله رابطه ذهن به عنوان یک موجود غیرمادی با بدن به عنوان یک موجود مادی است. اهمیت این مسئله تا آنجاست که تعداد اندکی از دانشمندان فلسفه ذهن و علوم اعصاب قائل به دوگانه‌انگاری هستند و اصلی‌ترین علت آن این چالش است (سرل، ۱۳۹۲: ۵۳).

۲. کیف ذهنی: تعریف کیف ذهنی یکی از مسائل پیچیده فلسفه ذهن است؛ تا جایی که صرفاً به بیان ویژگی‌های آن اکتفا شده و کیف ذهنی را امری درونی و بدون واسطه تعریف کرده‌اند (سرل، ۱۳۹۳: ۱۲۷). مثال معروف اتاق ماری آزمایشی برای تبیین این چالش است. این آزمایش دانشمندی را در نظر می‌گیرد که داخل یک اتاق تاریک است و صرفاً اطلاعاتی از رنگ قرمز به او داده‌اند. وی همه چیز را می‌داند الا کیفیت قرمز دیدن و وقتی از اتاق بیرون می‌آید باز چیزی جدید با دیدن گل رز قرمز یاد می‌گیرد؛ این در حالی است که برای فهم اشیای فیزیکی چنین منظرگاهی لازم نیست و با توضیح چستی صاعقه موضوع روشن می‌شود (تای، ۱۳۹۳: ۲۸۷).

۳. ساجکتیو منطری (دارندگی): سؤال اصلی این چالش آن است که چرا ممکن نیست درد و دیگر متعلقات ذهنی تجربه و آگاهی وجود داشته باشند، اما همانند دیگر اشیای فیزیکی اصلاً به هیچ مدرکی تعلق نداشته باشند؟ (تای، ۱۳۹۳: ۴۴). به عبارتی برای فهم

هستی صاعقه یا طلا هیچ نظرگاه تجربی خاصی لازم نیست و همه می‌فهمند که تخلیه بار الکتریکی میان ابرهاست. ولی کودکی که درد را نمی‌شناسد و نمی‌تواند درک کند، هیچ‌گاه درد را نمی‌فهمد و کامل نمی‌تواند درک کند. چون با فقدان این منظر مواجه است؛ هر قدر هم از شلیک سلول‌های عصبی و فرایندهای زیست‌شیمیایی اطلاعات داشته باشد (تای، ۱۳۹۳: ۴۸). بنابراین حالاتی مثل درد و شوق منظر نامیده می‌شوند و اصطلاحاً ساجکتیویتی منظر قلمداد می‌شوند. اما حالات فیزیکی منظر نیستند و عینی‌اند.

۴. شکاف تبیینی (مسئله سنخیت): حالات عصبی به لحاظ منظر ساجکتیو نیستند. اما حالات آگاهانه این ویژگی را دارند. حال چگونه ممکن است چیزی که ساجکتیو نیست باعث ایجاد چیزی شود که ساجکتیو است (تای، ۱۳۹۳: ۴۴ - ۵۰). مسئله سنخیت به حدی جدی است که چالمرز آگاهی را به همین دلیل مسئله سخت آگاهی می‌نامد. از نظر وی چرا باید مکانیسم‌های فیزیکی و عصبی به تجربه شخصی منجر شوند؟ این چه ربطی به فرایندهای درونی مغز دارد؟ (Chalmers, 2004: 182).

۵. حیث التفاتی (روی‌آوردگی، دربارگی، بازنمود، خودفراروی): همه احساسات و تجربه‌های ذهنی دارای یک متعلق بیرونی یا حداقل ذهنی و تصویری است و این را می‌توان معطوف بودن به شیء بنامیم. این منحصرأ ویژگی حالت‌های ذهنی است و هیچ پدیده فیزیکی این ویژگی را ندارد (جمعی از مترجمان، ۱۳۹۳: ۷۴ - ۷۷).

۶. درون‌نگری (خودآگاهی): هر یک از ما خودآگاه است. این قابلیت درون‌نگری غیرعادی‌ترین و معمایی‌ترین استعدادهاست. به عبارتی، چگونه هر موجود آگاهی دارای معرفتی بی‌واسطه و ممتاز به احساسات و عواطف و باورها و میل‌های خود است. (چرچلند، ۱۳۸۶: ۱۹).

۷. تجربه دینی (فراروان‌شناسی): بسیاری از تجارب نزدیک به مرگ (NDE) و تجربه خارج از بدن (OBE) یا شهود عارفانه و مذهبی نه تنها نشان‌دهنده آگاهی‌هایی است که در آن‌ها هیچ‌گونه ابزار حسی و ورودی برای ذهن وجود ندارد، بلکه خبرهایی از آینده یا اطرافیان می‌دهد که معمولاً اخباری صحیح و نزدیک به واقع هستند. در فراروان‌شناسی نمونه‌های بی‌شماری از این نوع وقایع را می‌توان سراغ گرفت. این تعامل‌های دورآگاهانه، یعنی اثر جسمانی یک ذهن بر ذهن دیگر، فیزیکی‌لیسم محض را با چالش‌های جدی روبه‌رو کرده است (هیگ، ۱۳۸۴: ۱۳۲).

۸. این همانی شخصی: چه چیزی آگاهی مستمری را فراهم می‌آورد که بر اساس آن می‌توان فرد را در زمان‌های متعدد یک شخص دانست؟ این یکی از توانایی‌های پایه تحویل‌ناپذیر است؛ به این معنی که نمی‌توان این توانایی را بر پایه دیگر توانایی‌های ادراکی تبیین کرد. انسان در یک مرحله از رشد فکری به این توانایی می‌رسد. اما چگونگی رسیدن به این توانایی، یعنی قدرت تشخیص خود، به اندازه حل مسئله شکاف تبیینی اسرارآمیز است (جاناتان لو، ۱۳۸۹: ۳۰۱ - ۳۰۹).

پاسخ هسکر به چالش‌های آگاهی

به طور کلی چالش‌های حوزه آگاهی را می‌توان ذیل سه مسئله اصلی شهود «من مستقل» توسط موجود آگاه، شکاف تبیینی، و مسئله علیت ذهنی دسته‌بندی کرد.

در فیزیکی‌لیسم عده‌ای با نفی شهود «من» به عنوان جوهری مستقل پیرو نظریه حذف‌گرایی شده‌اند و عده‌ای با قبول این شهود و فروکاهش آن به ماده نظریه تحویل‌گرایی را برگزیده‌اند (چرچلند، ۱۳۸۶: ۷۹ - ۸۳). اما هسکر مبتنی بر نظریه نوحاسته‌گرایی جوهری با پذیرش جوهر مستقل ذهنی سعی در ارائه پاسخی منطقی به دو مسئله شکاف تبیینی و علیت ذهنی کرده است. به عبارتی هسکر همان‌طور که پیش از این بیان شد، به منظور حل مسئله وحدت آگاهی و اراده آزاد، با فیزیکی‌لیسم حذف‌گرا و فروکاهش‌گرا مخالفت می‌کند و به دوگانه‌انگاری نزدیک می‌شود و از طرف دیگر دوتالیسم دکارتی را به دلیل افاضه روح توسط خداوند مردود می‌داند. دغدغه اصلی وی، با عنایت به اعتقاد به وجود روح در همه حیوانات، مشغولیت الهی از یک طرف و عدم قابلیت انطباق با نظریه تکامل است (Hasker, 2021: 14). از نظر او سخت است اعتقاد داشتن به اینکه حتی یک رویداد بسیار رایج، مانند تولید مثل حیوانات، نیز به معجزه و مداخله ویژه الهی، که فراتر از قوانین عادی طبیعی است، نیاز دارد (Hasker, 2021: 14). وی برای رهایی از مشکلات دوتالیسم دکارتی به دوتالیسم نوحاسته از ماده و حذف افاضه روی آورده است. در ادامه هر یک از چالش‌های یادشده مورد بررسی قرار می‌گیرد و اصول مورد پذیرش هسکر برای ارائه نظریه‌ای منطقی و توجیه‌پذیر در جهت حل چالش‌های سه‌گانه بیان می‌شود.

پذیرش اصل شهود عام آگاهی به عنوان موجودی مستقل (غیر قابل تحویل)

هسکر مبتنی بر شهود عام آگاهی قائل به موجود مستقل ذهنی است که دارای ویژگی‌هایی همچون ساجکتیو منطری، آگاهی کیفی، وحدت آگاهی، و این‌همانی شخصی است. از نظر هسکر مادی‌گرایی نگرش موزائیکی به انسان دارد و انسان را به‌مثابه مجموعه‌ای از اجزای جدای مغزی می‌بیند. از این رو از درک وحدتی که از طریق شهود فهمیده می‌شود عاجز است (Hasker, 1999: 144). وی این وحدت را یک واقعیت تجربه‌شده از طریق شهود هر روز انسان می‌داند نه یک مفهوم پیچیده فلسفی (Hasker, 1999: 144). به عبارتی دغدغه اصلی هسکر در مسئله آگاهی را می‌توان دو مسئله وحدت آگاهی و اراده آزاد دانست. وی به همین دلیل قائل به جوهر نخواستۀ غیر قابل تحویل و غیر قابل تبیین شده است. چون موجودات فیزیکی هیچ‌گاه واجد این دو ویژگی نیستند (Hasker, 1999: 190).

هسکر با پذیرش «من نخواستۀ» به تعداد قابل توجهی از چالش‌های فیزیکیالیسم پاسخ داده است. وی در خصوص چالش یکپارچگی آگاهی این یکپارچگی را به جوهر ذهنی نسبت می‌دهد و تصریح می‌کند مادی‌گرایان نیز برای رهایی از این چالش باید به وجود آگاهی یکپارچه، که حاصل عملکرد ترکیبی اجزای مختلف مغز و سیستم عصبی نیست، متمایل شوند (Hasker, 2000: 79).

چالش چگونگی ایجاد آگاهی از ماده (شکاف تبیینی)

هسکر به منظور حل مسئله شکاف تبیینی، نحوه به وجود آمدن آگاهی را با تشریح سه نوع موجود نخواستۀ بیان کرده است. نخواستۀ نوع الف: این نوع از ویژگی‌های نخواستۀ از ترکیب عناصر و روابط محیطی به وجود می‌آیند، مانند وزن و شکل و سرعت. نخواستۀ نوع ب یا ویژگی‌های نخواستۀ علی سیستم: این نوع از تعامل علی بین عناصر ایجاد می‌شود، مانند دو ویژگی مایع و جامد. این ویژگی‌های نخواستۀ تأثیر علی جدیدی اعمال و رفتار عناصر را اصلاح می‌کنند. نخواستۀ نوع ۲: نخواستۀ‌ای که از تعامل علی بین عناصر به وجود می‌آید، مانند آگاهی، اما پس از ایجاد حیاتی مستقل پیدا می‌کند و خود باعث ایجاد ویژگی‌های جدید (نیروهای علی جدید) می‌شود که دیگر آن‌ها با تعامل علی بین نورون‌ها قابل تبیین نیستند (Searle, 1992: 11-12). هسکر نخواستۀ‌گرایی نوع ۲ را «نخواستۀ‌گرایی آزاد» می‌نامد (Hasker, 1999: 190). به عبارتی هسکر، با پرهیز از پذیرش تقلیل‌گرایی علی، قوانین نوظهور و قوای علی نوظهور را می‌پذیرد؛ پدیده‌هایی که پیامد علی حاصل از فعل و انفعال مواد فیزیکی در موقعیت‌های متداول فیزیکی نیستند. هسکر با بیان نخواستگی قوی اعلام می‌کند تحت شرایط خاص مواد اولیه فیزیکی، که ما از آن ساخته شده‌ایم، به گونه‌ای عمل می‌کنند که از قوانین اساسی فیزیک منحرف می‌شوند و انحرافات به تغییرات جزئی منتج نمی‌شوند؛ برعکس، اصولی که باید وارد عمل شوند اساساً با قوانین فیزیک که ما آن‌ها را می‌شناسیم متفاوت هستند (Hasker, 2010).

هسکر برای حل مشکل شکاف تبیینی، علاوه بر بیان نظریه نخواستۀ‌گرایی آزاد، پنج اصل را نیز بیان کرده که دو اصل آخر آن در حل مسئله علیت ذهنی نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفته است:

۱. عدم امکان تبیین نحوه شکل‌گیری ویژگی‌های آگاهی: هر چند دانشمندان زیادی اصطلاح‌های رازآمیز و وهم‌آمیز و مواردی از این دست را در تبیین آگاهی بیان کرده‌اند (McGinn, 1989: 394-395)، باید دید در چه مسئله‌ای از این تعبیر استفاده کرده‌اند. چالمرز مسئله سخت آگاهی را چگونگی منجر شدن مکانیسم‌های فیزیکی و عصبی به آگاهی به عنوان تجربه شخصی و درونی می‌داند (Chalmer, 2004: 182). هسکر نیز پس از شرح و بسط نظریه خود رازآلود بودن آگاهی را مربوط به ماهیت فرایندهای علی ذهن آگاه معرفی می‌کند (Hasker, 1999: 200). هسکر قائل به آن است که تغییر و تعلیق قوانینی که عناصر طبق آن تعامل می‌کنند عامل مهم ایجاد آگاهی است (Hasker, 1999: 188). اما اینکه چگونه فرایندهای علی ذهن با تغییر یا تعلیق قوانین جاری منجر به ایجاد آگاهی کیفی می‌شوند پاسخ می‌دهد که این امر یک امر واقعی و فاقد تبیین است (خوشنویس، ۱۳۹۴: ۲۱۴). وی قائل به نخواستگی وجودشناختی است و ناتوانی در پیش‌بینی و تبیین مسائل نخواستۀ را ناشی از ماهیت ویژگی‌های نخواستۀ می‌داند. از نظر وی ویژگی‌های نخواستۀ به ویژگی‌های سطح پایه تحویل‌ناپذیر است. به عبارتی این نظریه برای مشخص کردن نحوه ایجاد ویژگی‌های ذهنی به عدم توانایی تبیین این چگونگی اذعان می‌کند و به قول کیم با قبول این نظریه راز بودن آگاهی برای همیشه باقی خواهد ماند (Kim, 1996: 229).

۲. آگاهی جوهری وابسته به سطوح پایه در ایجاد: یکی از اختلافات اصلی این نظریه با نظریه دکارت مسئله افاضه روح است. دکارت با ارائه نظریه افاضه و طرح واسطه‌ای به نام غده صنوبری، به عنوان رابط بین ذهن و بدن، به دنبال حل و فصل مسئله شکاف تبیینی بود (Descartes, 1641: 10). اما هسکر نظریه افاضه را نپذیرفته و معتقد است پتانسیل تجربه و زندگی آگاهانه در طبیعت و ماهیت خود ماده وجود دارد (Hasker, 1999: 194). وی قائل به آن است که آگاهی در فرایند سلسله مراتبی علی از ماده به وجود می‌آید.

۳. رابطه خروجی یک سیستم با کل‌گرایی: در بین نظریات مختلف در خصوص کل‌گرایی، جریان فکری تحت عنوان کل‌گرایی طبیعت‌انگار وجود دارد. از نظر ایشان اجزای یک مجموعه همه آن نیستند؛ چیزی به عنوان کل (کل مجموعه) وجود دارد که به دلیل تأثیر علی بر اجزا به لحاظ وجودی بر آن برتری دارد و به لحاظ ویژگی و صفت نیز واجد ویژگی‌هایی است که در هیچ یک از اعضا به صورت منفرد دیده نمی‌شود (عبدالهی، ۱۳۹۵: ۲۰۴). در مقابل ایده کل‌گرایی به نظر می‌رسد نوحاسته‌گرایان، ضمن اعتقاد به اینکه موجود نوحاسته حاصل یک سیستم پیچیده است، نفس را هویتی جزئی (نه صرفاً یک هویتی کلی و حاصل از کلان‌ساختار) می‌دانند که پس از رسیدن بدن به حدی از پیچیدگی ظهور می‌کند و برای ظهورش به بدن وابسته است (خوشنویس، ۱۳۹۴: ۲۴۹).

۴. غیریت جایگزین تجرد: اعتقاد به تجرد نیازمند لوازمی است که در نظریه هسکر قابل مشاهده نیست. چون او بنای بر مخالفت با فیزیکیسم ندارد و با اعتقاد به اصل بستار صرفاً به دنبال توسع در امر فیزیکی و اضافه کردن ویژگی‌های ذهنی در کنار ویژگی‌های فیزیکی است. در ادامه به این دوگانه بیشتر پرداخته خواهد شد. لکن از مجموع نظرات هسکر می‌توان غیریت بین ویژگی‌های ذهنی و ویژگی‌های متدوال فیزیکی را استنباط کرد (Hasker, 1999: 190). اما این غیریت سبب تجرد آن نشده و مشکل غیریت را سعی کرده با توسع در امور فیزیکی مرتفع و ویژگی‌های ذهنی را در قلمرو امور فیزیکی تعریف کند.

۵. توسع در امر فیزیکی: هسکر در پاسخ به این سؤال که ذهن به عنوان جوهر مستقل برآمده از ماده و دارای ویژگی‌های مغایر با موجودات فیزیکی همچون اراده آزاد و وحدت چگونه می‌تواند یک امر فیزیکی باشد بیان می‌کند که با گسترش و توسع در معنای عنصر فیزیکی می‌توانیم آگاهی را یک امر فیزیکی در نظر بگیریم. وی در ادامه تصریح می‌کند نتیجه این همانی ذهن خودآگاه با امور فیزیکی آن نیست که آگاهی را یک امر کاملاً فیزیکی تلقی کنیم و سعی در تبیین مسئله ذهن و بدن داشته باشیم (Hasker, 1999: 200). بلکه هرچند آگاهی نوحاسته از امور فیزیکی است، علت و چگونگی آن تبیین‌پذیر نیست. به عبارتی هرچند هسکر از منظر وجودشناختی اموری همچون تأثیر علی آگاهی و تعامل دوسویه آن با بدن و مواردی همچون آزادی اراده و وحدت آگاهی و دیگر ویژگی‌های آگاهی را ذیل امور فیزیکی دانسته است، در عین حال آن را تبیین‌ناپذیر شمرده و صرفاً از نظریه توسع در امور فیزیکی دفاع کرده است. بنابراین هسکر آگاهی را بدون توسع در فیزیک امر فیزیکی نمی‌داند و موجودی صرفاً برآمده از فرایندهای مغزی نمی‌شمارد. چون دارای ویژگی‌هایی همچون اراده آزاد و وحدت و یکپارچگی است (Hasker, 1999: 190).

چالش چگونگی تأثیر آگاهی بر بدن (علیت ذهنی)

از نظر برخی اندیشمندان فلسفه غرب، خاستگاه شکل‌گیری فیزیکیسم حل مسئله علیت ذهنی به عنوان اصلی‌ترین چالش آگاهی است (سرل، ۱۳۹۲: ۵۳). هسکر نیز، با پذیرش فیزیکیسم، جوهر ذهنی را دارای ویژگی‌های خارج از فیزیک نمی‌داند. بنابراین از نظر ایشان مشکلی در ارتباط ذهن و بدن به وجود نخواهد آمد. به عبارتی همان‌طور که در قسمت قبل بیان شد وی با توسع در امر فیزیک و به تبع آن مکانمند بودن آگاهی اقدام به تبیین تأثیر و تأثر آگاهی بر آگاهی و مغز بر آگاهی و برعکس کرده است (Hasker, 1999: 190). هسکر معتقد است همان‌طور که میله آهنی میدان مغناطیسی ایجاد می‌کند، در تعامل نورون‌ها نیز ذهنی به وجود می‌آید که از آن‌ها متفاوت است، قدرت متمایز علی دارد و در عین حال به طور خودکار از چینش‌های خاصی از این نورون‌ها به وجود آمده است. از نظر وی این رویکرد پُلی بین مادی‌گرایی و دوگانه‌انگاری ایجاد می‌کند (Hasker, 2011: 153-155). وی بیان می‌کند با گسترش معنای فیزیک می‌توان ذهن و هشیاری و آگاهی را نیز یک امر فیزیکی دانست. اما اینکه ذهن را کاملاً یک امر فیزیکی بدانیم و با این‌همان دانستن آن با امور فیزیکی سعی در تبیین مسئله ذهن-بدن کنیم مشکل اصلی است (Hasker, 1999: 200).

از نظر او ذهن، در زمان شکل‌گیری، حوزه آگاهی را ایجاد می‌کند و حوزه آگاهی عملکرد مغز را اصلاح می‌کند (Hasker, 268: 1975). بنابراین، علاوه بر اثر مغز بر حالات ذهنی، خود ذهن نیز بر عملکرد ذهن اثرگذار است. هسکر به همین دلیل که حالات آگاهانه تنها وابسته به حالات مغزی نیست بلکه وابسته به تکامل درونی ذهن نیز هست بر آن است که نمی‌توان گفت ورودی مشخص مغز به طور حتم باعث ایجاد تأثیر ذهنی خاص می‌شود. پس عناصر غیرمتعین مهم و تعیین‌کننده‌ای در خصوص مسئله ذهن و بدن وجود دارد (Hasker, 1999: 167-200).

نقد و بررسی پاسخ هسکر به مسئله آگاهی

هسکر با پذیرش اصولی همچون شهود «من نخواست» و همچنین توجیه مسئله شکاف تبیینی و علیت ذهنی با رویکرد توسعه در امور فیزیکی و اعتقاد به نخواستگی آزاد سعی در حل و فصل چالش‌های حوزه آگاهی کرده است. در این بخش میزان سازگاری و توجیه‌پذیری اصول نظریه هسکر و چالش‌های آن مورد بررسی قرار گرفته است.

چالش علت نخواستگی و مسئله سنخیت

یکی از اختلافات چالش برانگیز نخواستگی با دوگانه‌انگاری وابستگی و تعیین خاص یافتن ویژگی‌های نخواستگی (ذهن) به واسطه ویژگی‌های سطوح پایه است. اما منظور از سطوح پایه چیست؟ در نخواستگی‌گرای وجود قوانین علی را می‌پذیرند که بین ویژگی‌های عصب‌شناختی و ویژگی‌های آگاهی برقرار است؛ به نحوی که مصداق یافتن ویژگی‌های سطح عصب‌شناسی موجب شکل‌گیری یک حالت آگاهانه در موجود آگاه می‌شود. به دلیل اینکه ویژگی آگاهی کیفی، که یک طرف رابطه علی را تشکیل می‌دهد، به ویژگی‌های فیزیکی تحویل‌ناپذیر است این قوانین علی به قوانین علی سطح فیزیک قابل تحویل نیستند و در نتیجه قوانین پایه به حساب می‌آیند (خوشنویس، ۱۳۹۴: ۲۰۹).

ایجاد آگاهی را چه با سطوح عصب‌شناختی و چه با قوانین علی پایه، که واسطه سطوح عصب‌شناختی و آگاهی هستند، تفسیر کنیم باز هم مسئله سنخیت پابرجاست. به عبارتی چگونه و طی چه فرایندی موجودی که فاقد ویژگی اول شخص است علت موجودی با ویژگی اول شخص می‌شود. این چالش در فیزیکیسم به حدی جدی است که چالمرز مسئله سخت آگاهی را مسئله سنخیت بیان می‌کند (Chalmer, 2004: 182).

از نظر هسکر هرچند ماده دارای یکپارچگی و ویژگی سببیت نیست، در نتیجه پیکربندی خاص اجزای مادی مغز و سیستم عصبی، موجودیت فردی جدیدی به وجود می‌آید که یک من نخواستگی و سببیت و یک امر واحد است (Hasker, 1999: 122-125). اما این پیکربندی خاص اجزای مادی چیست که ماده را دارای ویژگی‌ای می‌کند که پیش از آن نداشته است؟! هسکر در پاسخ به این سؤال علت این نخواستگی را تغییر و تعلیق قوانینی که عناصر طبق آن تعامل می‌کنند بیان کرده است (Hasker, 188: 1999). از نظر وی آگاهی بر اساس همین تعلیق و تغییر است که به وجود می‌آید و همان‌طور که پیش از این بیان شد نوع این تغییر و تعلیق را تبیین‌ناپذیر می‌داند. آنچه واضح است هسکر پاسخی توجیه‌پذیر و قابل قبول در خصوص علت این‌گونه نخواستگی مبتنی بر اصول حاکم بر فیزیکیسم ارائه نمی‌دهد. به عبارتی هرچند در نگاه نخواستگی‌گرایان یا حتی اسلاف فیزیکیسم نفس پس از تکامل بدن به وجود می‌آید، تکامل بدن فیزیکی علت کافی برای پیدایش نفس نیست. چون، به باور خود نخواستگی‌گرایان جوهری، نفس ناطقه فراتر و متمایز از فعالیت عصبی یا بدنی است و این ابهام‌چالشی مهم سر راه نخواستگی جوهری است (Lee & Geroge, 2007: 71).

رابطه تبیین‌ناپذیری و وابستگی به سطوح پایه

از نظر هسکر آگاهی در عین حال که وابسته به سطوح پایه است (Hasker, 1999: 187) با اطلاعات سطح پایه تبیین‌پذیر نیست (Hasker, 1999: 189). عدم تبیین‌پذیری با وابستگی به سطح پایه چگونه قابل جمع است؟ هرچند هسکر پاسخ صریحی به این مسئله نداده است، برخی بر این باورند که رفتار مؤلفه‌های فیزیکی مغز بر حسب تأثیر علی آگاهی نسبت به زمانی که بدون این ویژگی باشند متفاوت خواهد بود. از این رو قوانین علی عادی حاکم بر عملیات این ساختارها برای تبیین حوزه آگاهی دیگر کافی

نخواهد بود (Meehi & Sellars, 1956: 52-239). اما توجه به این مهم ضروری است که اگر تأثیر علی آگاهی بر عملکرد سیستم عصبی برای توجیه عدم امکان تبیین چگونگی ایجاد آگاهی مبتنی بر قوانین علی عادی حاکم بر عملیات ساختارهای مغزی را بپذیریم دیگر صرف وابستگی به سطوح پایه را نفی و تأثیر علی آگاهی را نیز به این سطوح پایه اضافه کرده‌ایم. از طرف دیگر استدلال فوق صرفاً معطوف به تبیین حالات آگاهانه است و در خصوص لحظه ایجاد موجود مستقل آگاه، که وابسته به سطوح پایه است، کاربرد ندارد. چون تا پیش از آن آگاهی وجود ندارد که بر رفتار مؤلفه‌های فیزیکی مغز اثر بگذارد.

رابطه تحویل‌ناپذیری با دو مسئله تقلیل علی و تغییر و تعلیق قوانین

از نظر نوحاسته‌گرایان نمی‌توان درد را مساوی با تحریک اعصاب c دانست. چون درد ویژگی سطح بالایی است که متمایز از ویژگی‌های سطح پایه و بنابراین غیرقابل تقلیل و تحویل‌ناپذیری است (خوشنویس، ۱۳۹۴: ۷۴ و ۷۵). اما همان‌طور که پیش از این تبیین شد در نوحاسته‌گرایی همین ویژگی‌های سطح بالا به ویژگی‌های سطح پایه وابسته‌اند. مسئله اصلی آن است که این وابستگی چه نوع وابستگی است و تحویل‌ناپذیری چه نسبتی با وابستگی به سطوح پایه دارد و آیا این دو با هم قابل جمع است.

هسکر برای تبیین این وابستگی و رابطه آن با حذف‌گرایی و تحویل‌گرایی از میان سه نوع وابستگی ابتدا و امتزاج و علیت وابستگی علی را پذیرفته است (خوشنویس، ۱۳۹۴: ۱۰۲). پذیرش علیت در وابستگی یعنی باور به تقلیل علی. حال این مسئله چگونه با تحویل‌ناپذیری قابل جمع است؟ تقلیل علی در مقابل تقلیل هستی‌شناختی است. در تقلیل علی چگونگی تحقق پدیده‌ای واقعی در جهان تبیین می‌شود؛ مثلاً تقلیل اشیای مادی به مولکول‌ها. اما در تقلیل هستی‌شناختی اصل موجود مادی نفی می‌شود. مثلاً می‌گوییم غروب خورشید چیزی جز نمود حاصل از چرخش زمین حول محور خود نسبت به خورشید نیست. در مسئله آگاهی نیز بدین صورت است که آگاهی به تشنگی یک پدیده واقعی است و به نحو علی بر رفتار من اثر می‌گذارد و اگر آب می‌نوشم به سبب تشنگی است. اما احساس تشنگی به طور کامل معلول فرایندهای عصب زیست‌شناختی در مغز است. به عبارتی فرایندهای آگاهی هرچند در سطحی بالاتر از ویژگی‌های نورون‌ها و سیناپس‌ها هستند، معلول مغزند و ویژگی‌های مغزند و این تقلیل علی است. بدین ترتیب آگاهی به لحاظ علی توسط رفتار نورونی قابل تبیین است. اما نمی‌توان گفت چیزی جز رفتار نورونی نیست و این یعنی تقلیل علی و نفی تقلیل هستی‌شناختی (سرل، ۱۳۹۳: ۱۰۷ - ۱۱۹).

اگر این وابستگی از نوع وابستگی علی است در جای دیگر هسکر ایجاد آگاهی و حتی دیگر ویژگی‌های نوحاسته را حاصل تغییر یا تعلیق قوانینی می‌داند که عناصر طبق آن تعامل می‌کنند (Hasker, 1999: 188). حال جمع بین وابستگی علی آگاهی به قوانین پایه و ایجاد آگاهی مبتنی بر تغییر و تعلیق قوانینی که عناصر بر طبق آن تعامل می‌کنند چگونه امکان‌پذیر است؟ موارد یادشده در حالی است که یکی از لوازم وابستگی علی جوهر نوحاسته به قوانین پایه باور به تحویل‌گرایی علی و تبیین‌پذیری است (سرل، ۱۳۹۳: ۳۵ - ۳۶). اما آنچه در آرای هسکر این مسئله را خدشه‌دار می‌کند اول آن است که تحویل‌ناپذیری و تبیین‌ناپذیری از اصول وی است و دوم آنکه رابطه این تقلیل علی با مسئله تعلیق و تغییر قوانین را باید چگونه حل‌وفصل کرد؟ موضوعاتی که چالش جدی بر سر راه نوحاسته‌گرایان، به‌ویژه هسکر، است.

مکانمند بودن نفس و آگاهی در اندیشه هسکر

هرچند اغلب دانشمندان علوم اعصاب و فلسفه ذهن آگاهی را چیزی فراتر از نورون‌ها نمی‌دانند و همه فعالیت‌های حوزه آگاهی را قابل مکان‌یابی و مادی می‌دانند، معمولاً از نظر ایشان تغییر فاز از فرایندهای نورونی-عصبی به کیفیتی که می‌توان آن را کیفیت تجربه ذهنی نامید امری غامض و بغرنج است (Singer, 2013: 2-4).

دیدگاه هسکر نزدیک به نظریه جفت‌شدگی است. در این نظریه ارتباط دو موجود متأثر از رابطه مکانی و زمانی با یک‌دیگر است. بر همین اساس رابطه آگاهی با بدن نیز یک رابطه مکانی و زمانی است. بنابراین آگاهی نیز امری مکانمند است (Hasker, 1999: 190). این در حالی است که یکی از ویژگی‌های امور ذهنی و روانی بی‌مکانی است (Kim, 1996: 15-23). اما هسکر آگاهی را موجود ذهنی و در عین حال مکانمند می‌داند؛ مسئله‌ای که هسکر تلاش کرده است با تمثیل‌هایی، مثل میدان مغناطیسی، آن را حل‌وفصل کند. از نظر وی همان‌طور که یک آهن‌ربا میدان مغناطیسی ایجاد می‌کند که آن میدان بر آهن‌ربا و

اجسام مجاور علیت و تأثیر ایجاد می‌کند، مغز نیز حوزه آگاهی خود را ایجاد می‌کند (Hasker, 1999: 190). لکن میدان مغناطیسی نیز مکانی مشخص دارد، درحالی‌که امور ذهنی و روانی هیچ محدوده مکانی قابل اشاره‌ای ندارد و این بی‌مکانی آگاهی در نبوات و موضوعات مربوط به فراروان‌شناسی بسیار ملموس‌تر و البته وسیع‌تر است.

تعارض با استدلال اصل بستر و اصل طرد

مبتنی بر دو اصل بستر و طرد در مجموعه اسلاف علی رویداد فیزیکی تنها رویدادهای فیزیکی وجود دارد. به عبارتی هر رویداد فیزیکی یک علت فیزیکی کافی دارد. این در حالی است که نخواستگرایان تأثیر رویدادهای ذهنی بر رویدادهای فیزیکی را قبول دارند و با توسع در امور فیزیکی رویدادهای ذهنی را نیز در قلمرو امور فیزیکی تعریف کرده‌اند. به عبارتی در این چالش نیز مجدد با استفاده از راه حل توسع اقدام به حل مشکل کرده‌اند؛ درحالی‌که چنین توسعی و حدود آن دارای مبنای دقیق نیست و این تأثیر و تأثر در نخواستگرای مبتنی بر اصل بستر بدون پاسخ توجیه‌پذیر است (خوشنویس، ۱۳۹۴: ۱۳۹).

دوگانه استقلال یا وابستگی جوهر ذهنی به ماده

همان‌طور که بیان شد هسکر به نخواستگی آزاد آگاهی باور دارد. چون نه تنها آگاهی تأثیر علی بدیع دارد (به سبب تغییر یا تعلیق قوانین) بلکه واجد حیات و جوهری مستقل نیز هست (Hasker, 1999: 190-188). او در مسئله وحدت آگاهی معتقد است آگاهی نمی‌تواند منحصراً مبتنی بر ماده فیزیکی باشد. زیرا جسم فیزیکی همیشه در حال تغییر است و دارای اجزا است. به همین علت مادی‌گرایی یک فرد را مجموعه‌ای از افراد متمایز می‌بیند که هر یک با تغییر مداوم اجزای فیزیکی مغز ایجاد شده است (Hasker, 1999: 144). وی در جای دیگر تصریح می‌کند منشأ زندگی آگاهانه ماهیتی مادی دارد. با وجود این، آگاهی نمی‌تواند صرفاً یک امر فیزیکی و برآمده از فرایندهای مغزی باشد. زیرا دو ویژگی وحدت (یکپارچگی) و اراده آزاد را در خود دارد (Hasker, 1999: 190).

تأکید هسکر بر مسائلی همچون استقلال جوهری آگاهی، نخواستگی حاصل از تغییر و تعلیق قوانین جاری فیزیک، و اثبات وحدت و اراده آزاد آگاهی به عنوان ویژگی غیر فیزیکی در حالی است که ایشان به صراحت وابستگی آگاهی به ماده را پذیرفته و در خصوص تبیین چگونگی آن اعلام بی‌اطلاعی کرده است (Hasker, 1999: 194). دوگانه وابستگی و استقلال موضوعی است که همواره در آرای مختلف هسکر وجود داشته است. وی در پاسخ بیان می‌کند ذهن به مثابه یک امر نخواستگرا به‌رغم وابستگی به مغز دارای ویژگی علی و وحدت و اراده آزاد است و تأثیر خود را بر مغز و فرایندهای مغزی اعمال می‌کند که این موارد را از جسم ایجادکننده اخذ نکرده است (Hasker, 1999: 194). اما این توضیح نتوانسته سازگاری استقلال و وابستگی را در آرای ایشان حل و فصل کند.

نقد نخواستگی آزاد

نخواستگی آزاد از اصل «تعدی علت» تجاوز می‌کند. چون اگر «الف» علت «ب» باشد و «ب» علت «ج» آن‌گاه «الف» علت «ج» هم خواهد بود؛ لکن در این نوع از نخواستگی چنین رابطه‌ای برقرار نیست. بنابراین سرل آگاهی را نخواستگی نوع ۱ می‌داند که با فرایندهای عصبی قابل تبیین است (Searle, 1992: 11-13). همچنین نخواستگی آزاد مبتنی بر اصل تعلیق یا تغییر قوانین تبیین شده است. این در حالی است که این اصل در نخواستگی آزاد ادعایی صرف است و چنین چیزی میان اجزای چرخه علی وجود ندارد (Sperry, 1991: 225). هسکر در پاسخ بیان می‌کند فرایندهای عصبی می‌توانند نیروهای علی به‌وجودآمده از آگاهی را نیز تبیین کنند. بنابراین تجاوز از اصل «تعدی علت» رخ نمی‌دهد. آنچه امکان تبیین آن توسط فرایندهای عصبی وجود ندارد چیزهایی است که توسط آگاهی با به‌کارگیری این نیروهای علی ایجاد می‌شود و این دو موضوع کاملاً متفاوت است (Hasker, 1999: 189). مثلاً هسکر از اراده آزاد می‌گوید و آن را قابل تبیین با فرایندهای عصبی نمی‌داند. اما آنچه مهم است آن است که بر اساس چه معیاری اموری را که توسط آگاهی با به‌کارگیری نیروهای علی ایجاد می‌شوند مشمول اصل «تعدی علی» نمی‌داند و مستثنا می‌کند؛ درحالی‌که کماکان در زنجیره علی آگاهی قرار دارند.

نتیجه

هسکر با صورت‌بندی نظریه نخواست‌گرایی جوهر ذهنی سعی در جمع بین فیزیکالیسم و دوگانه‌انگاری کرده است؛ تلاشی که وی را با چالش‌های هر دو گروه مواجه کرده تا آنجا که برای حل چالش‌های یادشده نظریاتی همچون اعتقاد به شهود عام آگاهی، توسع در امر فیزیکی، تبیین ناپذیری نخواست‌نوع ۲ (نخواست‌گرایی آزاد)، جوهر بودن آگاهی، مکانمند بودن، و نظریه تقلیل علی را بیان کرده است. اما نظریه وی با مشکلاتی نظیر عدم ارائه پاسخی شفاف در خصوص علت نخواستگی، ابهامات در جمع بین تعیین‌پذیری و تبیین‌ناپذیری، مشکلات تحویل‌ناپذیری و طرح نظریه تقلیل علی و تغییر و تعلیق قوانین، چالش مکانمند بودن نفس و آگاهی، تعارض با استدلال اصل بستار و طرد، و دوگانه استقلال یا وابستگی جوهر ذهنی به ماده روبه‌روست؛ مواردی که دال بر چالش‌های متعدد نخواست‌گرایان جوهری در حل مسائل مختلف آگاهی است و نتوانسته است مسیری هموار در برون‌رفت از چالش‌های سه‌گانه آگاهی- یعنی جمع شهود «من» و چیستی ویژگی‌های منحصر‌به‌فرد آن و شکاف تبیینی و علیت ذهنی- فراهم کند.

منابع

- تای، مایکل (۱۳۹۳). *فلسفه آگاهی*. مترجم: یاسر پوراسماعیلی. تهران: حکمت.
- جاناناتان لو، ادوارد (۱۳۸۹). *مقدمه‌ای بر فلسفه ذهن*. مترجم: امیر غلامی. تهران: مرکز.
- جمعی از مترجمان (۱۳۹۳). *نظریه این‌همانی در فلسفه ذهن (مجموعه مقالات)*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- چرچلند، پاول (۱۳۸۶). *ماده و آگاهی*. مترجم: امیر غلامی. تهران: مرکز.
- حسینی، سید محسن (۱۳۹۲). *مقایسه نظریه نوحاستگی ذهن ویلیام هسکر و حدوث جسمانی نفس صدرای*. قم: پردیس فارابی دانشگاه تهران.
- خوشنویس، یاسر (۱۳۹۴). *نوحاستگی و آگاهی*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی.
- سرل، جان (۱۳۹۲). *درآمدی کوتاه به ذهن*. مترجم: محمد یوسفی. تهران: نی.
- سرل، جان (۱۳۹۳). *راز آگاهی*. مترجم: مصطفی حسینی. تهران: مرکز.
- عبداللهی، سیامک (۱۳۹۵). *بررسی و نقد چالش‌های برآمده از عصب‌شناسی معاصر درباره آموزه‌های نفس و نتایج آن، با تأکید بر* نسبی مورفی و جی. پی. مورلند. *پایان‌نامه کارشناسی/ارشد*. قم: پردیس فارابی دانشگاه تهران.
- فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۲). *درس‌نامه علم النفس*. تهران: سمت.
- هاکسلی، آلدوس (۱۳۸۱). *درهای ادراک بهشت و دوزخ*. مترجم: دقیق‌نیا. تهران: میرکسری.
- هیگ، جان (۱۳۸۴). *پرداختن به فلسفه دین*. مترجم: سید محمدعلی دیباجی. *آئینه معرفت*، دوره ۵. شماره یک. صفحه ۱۲۱-۱۴۳.

- Abdollahi, S. (2016). Examination and Critique of Challenges Arising from Contemporary Neuroscience on the Doctrine of the Soul and Its Consequences. *Master's Thesis*. Qom: Farabi Campus, University of Tehran. (in Persian)
- Chalmers, D. (2003). *Consciousness and its Place in Nature*. The Blackwell Guide to Philosophy Of Mind.
- Chalmers, D. (2004). *Imagination, Indexicality and Intensions*. Philosophy and phenomenological Research.
- Churchland, P. (2007). *Matter and Consciousness*. Trans.: A. Gholami. Tehran: Markaz Publishing. (in Persian)
- Fayazi, G. (2013). *Textbook on the Science of the Soul*. Tehran: SAMT Publishing. (in Persian)
- Goodman, L. & Caramenico, D. (2013). *Coming to Mind, The Soul and Its Body*. University of Chicago Press.
- Hasker, W. (1999). *The Emergent Self*. Ithaca: Cornell University Press.
- Hasker, W. (2000). *Book Symposium on The Emergent Self*. Evangelical Philosophical Society.
- Hasker, W. (2005). On Behalf of Emergent Dualism. In J. B. Green & P. Stuart L., *In Search of the Soul: Four Views of the Mind-Body Problem*. Downers Grove: InterVarsity Press.
- Hasker, W. (2010). Persons and the unity of consciousness. In I. R. (eds.), *The waning of materialism* (pp. 175-190). New York: Oxford University Press.
- Hasker, W. (2011). *Souls Beastly and Human*. In M. Baker & S. Goetz, *The soul hypothesis*. New York: Continuum.
- Hasker, W. (2015). Why Emergence? In J. R. Farris & C. Taliaferro, *The Routledge Companion to Theological Anthropology*. New York: Routledge.
- Hasker, W. (2021). Creation, bug, and emergence. *Journal of Philosophical Theological Research*, 93-112.
- Hick, J. (2005). Engaging in the Philosophy of Religion. Trans.: D. S. Dibaji. *Ayene Ma'refat Journal*, 5. (in Persian)
- Hick, J. (2006). *The New Frontier of Religion and Science Religious Experience, Neuroscience and the Transcendent*. Palgrave Macmillan.
- Hosseini, S. M. (2013). *A Comparison of William Hasker's Emergentism of Mind and Mulla Sadra's Theory of Bodily Origination of the Soul*. Qom: Farabi Campus, University of Tehran. (in Persian)
- Huxley, A. (2002). *The Doors to Perception of Heaven and Hell*. Trans.: D. Nia. Tehran: Mir Kasra Publishing. (in Persian)
- Huxley, A. & Henry, T. (1866). *Lessons in Elementary Physiology*. London: McMillan.
- Jonathan Lowe, E. (2010). *An Introduction to the Philosophy of Mind*. Trans.: A. Gholami. Tehran: Markaz Publishing. (in Persian)
- Jonathan Lowe, E. (2010). *An Introduction to the Philosophy of Mind*. Trans.: A. Gholami. Tehran: Markaz Publishing. (in Persian)

- Khoshnevis, Y. (2015). *Emergentism and Consciousness*. Qom: Islamic Culture and Science Research Institute. (in Persian)
- Kim, J. (1996). *Philosophy of mind*. Westview Press.
- Lee, P. & George, R. (2007). *Body-Self Dualism in Contemporary Ethics and Politics*. New York: Cambridge University Press.
- Lowe, E. J. (2000). Causal Closure Principle and Emergentism. *Philosophy*, 571-585.
- McGinn, C. (1989). Can We Solve the Mind Body Problem?. *Mind*, 391.
- McGinn, C. (1991). *The Problem of Consciousness*. Oxford University press.
- Meehl, P. E. & Sellars, W. (1956). The Concept of Emergenc. *Minnesota Studies in the Philosophy of Science*, 239-252.
- O'Connor (1998, March 7). Comments on Jaegwon Kim Causality and Dualism. University of Notre Dame.
- O'Connor & Jacobs, J. (2003). Emergent Individuals. Philosophical.
- Searle, J. (1992). *The Rediscovery of Mind*. Cambridge: MIT Press.
- Searle, J. (2013). *A Brief Introduction to the Mind*. Trans.: T. b. Yousefi. Tehran: Ney Publishing. (in Persian)
- Searle, J. (2014). *The Mystery of Consciousness*. Trans.: M. Hosseini. Tehran: Markaz Publishing. (in Persian)
- Shrader, W. E. (2005). *The Metaphysics of Ontological Emergence* (Doctoral Dissertation). University of Notre Dame.
- Singer, W. (2013). The Neuronal Correlate of Consciousness. *Neurosciences and the Human Person. New Perspectives on Human Activities*, 1-17.
- Sperry, R. (1991). In Defense of Mentalism and Emergent Interaction. *The Journal of Mind and Behavior*, 12.
- Stephan, A. (1999). *Varieties of Emergence*. Evolution and cognition.
- Swinburn, R. (1997). *The evolution of the soul*. 2nd edition. Oxford: Clarendon Press.
- Translators, V. (2014). *Type Physicalism in the Philosophy of Mind*. Qom: Islamic Culture and Science Research Institute. (in Persian)
- Tye, M. (2014). *Philosophy of Consciousness*. Trans.: Y. P. Esmaili. Tehran: Hekmat Publishing. (in Persian)
- Van Gulick, R. (2005). Consciousness, in Zalta. Stanford encyclopedia of philosophy.